

ترادف در زبان عربی

حمیدرضا عبدالحمیدی^۱

محمد شریفی^۲

چکیده

در انواع روابط معنایی بین الفاظ، ترادف یکی از مباحث لغوی و به مثابه ی پدیده ای تلقی می شود که همواره محل مناقشه بوده است. الفاظ مترادف از جمله الفاظی هستند که حجم زیادی از لغت نامه های قدیم و جدید عربی و غیر عربی را به خود اختصاص داده اند. زبان عربی نیز از جمله زبانهایی است که به دلیل وجود الفاظ مترادف از دیگر زبانها متمایز و برجسته گشته تا جایی که وجود این الفاظ مشخصه ای برای این زبان شده و از آن جدا نمی شود. بدون شک شناخت این الفاظ و اثبات وجود ترادف میان آنها و بیان تفاوتهای موجود بین آنها باعث فهم بهتر و دقیق تر متون و کتب قدیم در همه زبانها بویژه زبان عربی می شود. مواضع پژوهشگران و لغت شناسان عرب پیرامون این پدیده و حقیقت وجود یا عدم آن مختلف می باشد گروهی آن را پذیرفته اند و گروهی در مقام انکار آن برآمده اند و این همان چیزی است که این پدیده را شایسته تحقیق و بررسی نموده است.

کلید واژه ها: ترادف، زبان عربی، پذیرش ترادف، انکار ترادف

۱- عضو هیات علمی رشته زبان و ادبیات عرب دانشکده تحصیلات تکمیلی دانشگاه آزاد واحد کرمانشاه hamidreza.abdolmohammadi@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد کرمانشاه

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۵/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۸/۱۷

ترادف یکی از انواع مباحث فقه اللغة به شمار آمده و در کتب لغت مورد توجه لغت شناسان قرار گرفته است. این موضوع هم چنین به مثابه ی یکی از انواع روابط معنایی بین الفاظ از موضوعات چالش برانگیز زبان شناسی و از جمله زبان عربی است؛ زیرا برخی لغت شناسان به چنین رابطه ای اعتقاد ندارند و الفاظ مترادف را ذیل فروغ لغت توجیه می کنند و در مقابل، بسیاری در پی اثبات ترادف در زبان عربی برآمده و دلایل و شواهدی ارائه کرده اند. این مقاله تلاش می کند که با بررسی آرا و نظریات مخالفان و موافقان و دلایل آنها به یک نظریه کلی در این مورد دست یابد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- ریشه این همه اختلاف نظرها درباره ی ترادف در چیست؟
- ۲- آیا می توان به یک نظریه اجتهادی درباره ی این موضوع رسید؟
- ۳- آیا ترادف را در زبان عربی می توان پذیرفت؟

امید است که این مقاله مقدمه ای برای بررسیهای بیشتر زبان شناسی در موضوعات مختلف ادبیات عرب باشد.

۱- پیشینه ترادف

ترادف یکی از موضوعات مورد بحث در فقه اللغة (زبان شناسی) و علم الدلالة (معنا شناسی) به شمار می رود. ترادف واژگان از دیر باز مورد توجه دانشمندان اسلامی بوده است. صحابه و تابعان زمانی که می خواستند الفاظ غریب قرآن را تفسیر کنند، آنها را با الفاظ مترادف تفسیر می کردند، اگر چه نام ترادف بر آن الفاظ اطلاق نمی کردند. با این وجود گفته اند: نخستین کسی که به پدیده ترادف اشاره کرد، سیبویه (ت ۱۸۰هـ ق) بود که در کتاب خود یکی از اقسام کلام عرب را اختلاف اللفظین و المعنی واحد برشمرد و برای آن ذهب و انطلق را مثال آورد (سیبویه، ۱۴۰۸: ۲۴/۱) اولین کسی که در این زمینه کتاب مستقلی نوشت، اصمعی (ت ۲۱۶هـ ق) است که به آن ما اختلف الفاظه و اتفقت معانیه عنوان داده است. (المنجد؛ ۱۴۲۸: ۶) از اوایل قرن سوم شماری از دانشمندان اسلامی کتابهای مستقلی در خصوص اسمهای متعدد برخی از اشیاء نظیر خمر، خیل، سیف و مانند آنها تالیف کردند، آورده اند: نخستین کسی که به عنوان مترادف کتاب نوشت، ابوالحسن رمانی (ت ۳۸۴هـ ق) بود و کتابش الالفاظ المترادفة و المتقاربة المعنی نام داشت (همان، ۱۴۲۸: ۲۰) دانشمندان اسلامی همگی در سه قرن اول به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن باور داشتند و کسی ترادف را انکار نمی کرد (همان؛ ۱۴۲۸: ۳۶) تا اینکه کسانی پیدا شدند بر دیگران فخر فروختند که برای یک شیء دهها و بلکه صدها اسم می دانند. این فخر فروشی دیگران را برانگیخت تا بر آنان خرده بگیرند و بگویند: آن شیء بیش از یک اسم ندارد

وبقیه صفات آن شیء به شمار می روند. (ابن فارس؛ ۱۴۱۸: ۲۲-۲۱) این تفایدها، جدالی را میان دانشمندان اسلامی برانگیخت و گروهی را به انکار مترادف و اداهت نقل است اولین کسی که مترادف را انکار کرد ابن الأعرابی (ت ۳۳۰هـ) بود (المنجد؛ ۱۴۲۸: ۳۷-۳۸) سپس ابوالعباس ثعلب (ت ۲۹۱ هـ)، ابوبکر أنباری (ت ۳۲۸هـ)، ابن درستویه (ت ۳۴۷هـ ق)، ابن فارس (۳۹۵هـ ق) و ابوهلال عسکری (ت ۳۹۵هـ ق) از او پیروی کردند. راغب اصفهانی (ت ۵۰۲هـ ق) و زمخشری (ت ۵۳۸هـ ق) در میان قدما والمنجد و بنت الشاطیء و مصطفوی در میان معاصرین از دیگر منکران مترادف بشمار می روند. (همان؛ ۱۴۲۸: ۵۴-۳۸) به هر حال، آنان که مترادف را منکرند، به معانی وضعی واژگان استناد می کنند و آنان که به وجود مترادف باور دارند، به معنای استعمالی واژگان در مورد یا مواردی خاص توجه می کنند.

از دیدگاه نگارندگان نمی توان همه موارد اختلاف میان معتقدان به مترادف و منکران آن را لفظی تلقی کرد؛ چون در بسیاری از موارد، معتقدان به مترادف واژگانی را مترادف می شمارند؛ اما منکران مترادف با تذوق و تکلف فرقهایی را یاد کرده، هم معنایی آنها را انکار می کنند.

۲- معانی مترادف

الف- معنای لغوی مترادف:

مترادف از ماده (رذف) می باشد؛ الرذف به معنای تابع و پیرو است و نیز به معنای پشت و دنباله آمده است. هنگامیکه چیزی به دنبال و پشت سر چیز دیگری بیاید به آن مترادف گویند (ابن منظور؛ ۱۹۸۸: ۱۹۲/۵-۱۸۹)

ب- معانی اصطلاحی مترادف

۱- تعریف متقدمین

شاید بتوان گفت سببویه اولین کسی است که به پدیده مترادف در کلام اشاره کرد. وی مترادف را چنین تعریف می کند: مترادف یعنی اینکه دو لفظ مختلف ولی معنای یکی باشد مثل *ذَهَبَ وَانْطَلَقَ*. (سببویه؛ ۱۴۰۸: ۴/۱) عیسی الرُّمَّانی می گوید: مترادف مقید و محدود شدن الفاظ مفرد بر معنای واحد می باشد به اعتبار واحد. مثل *الحنطة والبروالقمح*. (الرُّمَّانی؛ ۱۴۱۳: ۱۰-۹)

۲- تعریف مترادف در قرون اخیر

تعریف مترادف از نظر استاد علی جارم: مترادف به معنای دقیق کلمه عبارتست از آوردن چند لفظ در معنای واحد، بطوریکه هر کدام از این دو لفظ دارای معنای وضعی مستقل از هم باشند پس بنابراین یک شیء با صفتش مترادف نیستند، و حقیقت و مجاز یا کنایه مترادف نیستند، و اما کسانی که بر کتابهای لغت آگاهی دارند و نیز آنچه را که

علمای لغت مترادف شمرده اند را بررسی کرده اند در این زمینه تسامح و تساهل زیادی را می بینند زیرا در نظر این علما تشابه در معنا برای مترادف بودن دو لفظ کافیت و به صفت و حقیقت و مجاز و کنایه توجهی ندارند (جارم؛ ۱۹۳۴؛ مجلد ۱/۳۲۹/۳۰۳)

ترادف تام و شرایط آن از نظر ابراهیم انیس:

ترادف تام یعنی اینکه دو کلمه از لحاظ معنایی کاملاً شبیه هم باشند به گونه ای که بتوانند در تمامی شرایط جایگزین یکدیگر گردند و بر هم منطبق باشند.

شرایط ترادف تام:

۱ - اتحاد کامل معنوی بین دو کلمه (حداقل در ذهن بیشتر افراد یک محیط): ابراهیم انیس می گوید: زبان شناسان جدید به فهم عادی در بین مردم متوسط جامعه کفایت می کنند و هر گاه دلیلی مطمئن برایمان یافت شد که یک عرب فی الواقع از کلمه «جلس» چیزی را می فهمد که از کلمه «قعد» استنباط نمی کند، می توانیم بگوییم میان آنها ترادف وجود ندارد. (انیس؛ ۲۰۰۳: ۱۵۴)

۲ - اتحاد در محیط زبانی: ابراهیم انیس در این مورد معتقد است: یعنی دو کلمه به یک لهجه مربوط باشد یا مجموعه هماهنگی از لهجه ها محسوب شوند بنابراین وجوباً نباید در لهجه های متضاد عربی بحثی از ترادف مطرح نمود، چون ترادف به معنای دقیق کلمه آن است که برای یک شخص واحد آن هم در یک محیط واحد مطرح باشد. طرفداران افراطی ترادف متوجه این شرط نشده اند، بلکه تمامی لهجه ها را دارای وحدت دانسته و تمامی شبه جزیره عرب را محیط واحدی می دانند. اما چنین نیست بلکه زبان ادبی نیز دارای محیط واحد بوده و هر لهجه یا مجموعه ای از لهجه ها هم محیط واحد دارند. (همان: ۱۵۵)

۳ - اتحاد در زمان: معاصران به الفاظ ترادف از این دیدگاه می نگرند که در زمان خاصی باشد، و از آن به «زبان شناسی هم زمانی» تعبیر می کنند، و دیگر دیدگاه تاریخی است که کلمات مستعمل در زبانهای مختلف را بررسی می کند و سپس مترادفات در بین آنها را انتخاب می کند که به آن «زبان شناسی در زمان» یا «تاریخی» می گویند. (همان: ۱۵۵) بنابراین وی با کسانی که به تمام دوران زبان به یک نظر می نگرند، موافق نیست و معتقد است گذشت زمان تفاوتی میان واژگان ایجاد می کند، چنانکه به فراموشی این تفاوتها نیز منجر می شود. نوع اول مثل کرسی و عرش که در قرآن کریم به عنوان مترادف بکار رفته اند ولی اکنون معنای آنها متفاوت است و نوع دوم مثل المهند، المشرفی و الیمانی در هر یک از این واژه ها معنایی ملاحظه می شود که با دیگری متفاوت است. اما به مرور زمان هر سه واژه به معنای شمشیر خوب بکار رفته اند. (همان: ۱۵۶)

۴ - یکی از دو لفظ مترادف نتیجه تطور صوتی لفظ دیگر نباشد، مثلاً دو واژه «الجثل والجفل» که به معنای مورچه می باشند را با هم مقایسه می کنیم ، می بینیم که ممکن است یکی از این دو کلمه اصل و دیگری تطور یافته آن باشد . اگر کلمه اول اصل باشد و الجفل را بکار ببریم، خواهیم دید که این کلمه در محیطی که به اصوات ضعیف دو کلمه تکیه می کردند، بوجود آمده و همچنین اگر معتقد باشیم دومی اصل است ، استدلال خواهیم کرد که در یک محیط بدوی که به کثرت وضوح الفاظ در گوش تمایل داشتند بوجود آمده، پس الجفل والجثل در حقیقت یک کلمه بیشتر نیستند و روشن است طرفداران ترادف در این نوع از کلمات چقدر غلو می کرده اند. (انیس؛ ۲۰۰۳: ۱۵۶)

نتیجه اینکه ابراهیم انیس تحت شرایط خاص که بیان شد به وقوع ترادف در زبان عربی و قرآن اعتقاد دارد و وقتی می توان ادعا کرد که بین دو لفظ ترادف وجود دارد که حداقل سه مورد از موارد فوق بر آنها تطبیق کند.

۳ - فواید ترادف

طرفداران ترادف چه قدما و چه معاصرین برای آن فواید زیادی را برمی شمارند که سراینندگان شعرونثر و کسانیکه به هر نحوی با ادبیات عرب سروکار دارند را برای بیان مرادومفهوم با اسلوبی زیبا یاری می کند، از جمله این فواید:

۱ - تاکید و مبالغه: گاهی تاکید با الفاظی مانند کل، اجمع، کلا و کلتا است که آنرا تاکید معنوی می نامند و گاهی تاکید با آمدن الفاظ مترادف در پس هم است که آنرا تاکید لفظی می خوانند نظیر: (ضَيْقًا حَرْجًا) (انعام: ۱۲۵) غرایب سُودٌ (فاطر: ۲۷) که سُود (سیاه) بیانگر سیاهی مندرج در غرایب (کلاغهای سیاه) است. (السیوطی؛ ۱۴۰۸: ۲۵۸/۱ - ۲۵۶)

۲ - تنوع تعبیر: گاهی جهت پرهیز از تکرار از ترادف سود جسته می شود. رحمت و نعماء در این آیات از آن جمله است وَلئن أذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ (هود: ۹) وَلئن أذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَهْتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (هود: ۱۰). از طرفی دیگر زبان عربی زبان تنوع و گوناگونی است، و عرب تکرار را زشت می شمارد ، و در ترادف دوری از تکرار لفظ بر حسب اقتضای حال مخاطب وجود دارد. (المنجد؛ ۱۴۲۸ هـ - ۹۰)

۳ - رعایت آهنگ: آوردن مترادفات گاهی به جهت رعایت آهنگ کلام است (سجع ، قافیه و فاصله)؛ نظیر (سُبُلًا فِجَاجًا) (نوح: ۲۰)، و (عَبَسَ وَبَسَرَ) (مدثر: ۲۲) در این دو مورد ملاحظه می شود که آیات قبل و بعد آن هم به همان حروفی خاتمه یافته اند که این آیات خاتمه پیدا کرده اند .

۴- تفسیر : گاهی واقعیت واحدی با دو تعبیر گزارش می شود و این نشان می دهد ، مراد از آن دو تعبیر یکی است و به اصطلاح میان آن دو تعبیر مترادف برقرار است ؛ منتها یکی از آن دو تعبیر مجمل و دیگری مبین است و به عبارتی دیگر یکی دیگر را تفسیر می کند . برای نمونه فرزندی که به حضرت مریم القا شده ، یکبار به ولد تعبیر گردیده (آل عمران : ۴۷) و بار دیگر به غلام ، (مریم : ۲۰) ولد هم شامل پسر می شود و هم دختر ، اما غلام تنها بر پسر اطلاق می شود . با کنار هم نهادن این دو آیه دانسته می شود که مراد از ولد در آیه ی نخست پسر است (المنجد ؛ ۱۴۲۸هـ : ۹۰).

۵- از دیگر فواید مترادف این است که عرب زبان بوسیله آن از بیان کلمات غریب به الفاظ سبک و فصیح تر عدول می کند یا در الفاظی که به هنگام ترکیب، و در حالات مفرد و مثنی و جمع، یا در دو حالت وصل و وقف تلفظ آنها سنگین می باشد به مترادف آنها پناه می برد مثل : المدیة والسکین ، النأی والبعد زیرا النأی سنگین است و نیز مصدر، به همین خاطر در قرآن مصدری به غیر از البعد بکار نرفته است ، و همچنین الرجوع مصدریست سبکتر و آسانتر از الحور ، و یحور سبکتر است از یرجع ، و در بعضی الفاظ در حالت مثنی سنگینی وجود دارد و احتیاج است که به تنبیه ی مترادف آن عدول شود (همان : ۹۰).

۴- اسباب بوجود آمدن الفاظ مترادف از نظر لغت شناسان قدیم و معاصر

علمای قدیم و معاصر علل زیادی را برای پدیده مترادف در زبان عربی ذکر کرده اند و این علل از سوی یک زبان شناس نسبت به دیگری مختلف است که ذیلاً به مهمترین این علل اشاره می شود .

۴-۱. گویشهای مختلف: یکی از عوامل، تعدد نامهایی است که در گویشهای مختلف عربی از یک چیز وجود داشته است، به عبارت دیگر، هر گویشی نامی را برای یک چیز اطلاق می کرد، که در نتیجه ی برخورد این گویشها با یکدیگر و پیدایش زبان عربی مشترک تحت شرایط دینی، اقتصادی و سیاسی شماری از این واژگان مختلف (که در تمام گویشها بر یک مسمی اطلاق می شد) جذب زبان مشترک شده است (عبدالتواب: ۱۳۶۷: ۳۵۸). هنگامی که از اختلاف لهجه ها صحبت می کنیم، بسیاری از اصواتی که ادای آنها در بین قبایل عرب و بخصوص قریش و تمیم با هم تفاوت دارد را به خاطر می آوریم مثل: الثاء والفاء در لثام و لِفام^۱، الظاء والضاء در فاضت نفسه و فاظت^۲، السین والصاد در السَمخ والَصَمخ^۳، القاف والکاف در قشطت و کشطت^۴

علمای علم اصول اعتقاد دارند که اسمهای مترادف یا بوسیله یک واضع، وضع شده اند یا دو واضع:

^۱- تقاب و روبند

^۲- روحش از تن خارج شد

^۳- سوراخ گوش

^۴- کند - جدا کرد، برداشت

اول: اسمهایی که بوسیله یک واضح وضع شده اند: تعداد اسمهایی که از یک واضح می باشند اندک است و دو علت دارند:

الف- ساده نمودن و هموار کردن فصاحت : چه بسا که وزن و قافیه یک بیت با اسمی ممکن نباشد اما با وضع اسم دیگری این امر حاصل شود و همچنین سجع و مقلوب و جناس و سایر صنایع بدیعی با بعضی اسمهای دیگر بدست آیند

ب- امکان رساندن مقصود با یکی از دو عبارت به هنگام فراموش نمودن دیگری

دوم: اسمهایی که بوسیله دو واضح وضع شده اند: این علت بیشترین نقش را در وضع کلمات مترادف دارد و بدینگونه است که یک قبیله برای چیزی اسم خاصی را بر می گزینند سپس قبیله ی دیگر برای آن چیز اسم دیگری را انتخاب می کنند در نتیجه هر دو لفظ شهرت پیدا می کنند (رازی ؛ ۲۰۱۱: ۱/ ۱۸۹)

از دیدگاه نگارندگان چنین بنظر می رسد که : این علت بارزترین سبب ایجاد کلمات مترادف در زبان عرب باشد ، لهجه قریش که قرآن کریم نیز به این لهجه نازل شد بسیاری از لغات قبایل دیگر را اخذ کرد ، بگونه ای که این لغات بیگانه جزئی از ثروت لغوی این قبیله شد.

۴-۲. کلمات دخیل و تعریب: دوری قریش از بلاد عجم از تمامی جهات مانع نفوذ بعضی از الفاظ فارسی و رومی و غیره در آن نشده است و تاکید می کنیم که توانایی زبان در بکارگیری و تمثیل الفاظ و کلام اجنبی مزیتی است برای آن آنگاه که بر اساس وزن و احکام زبان باشد . ورود الفاظ بیگانه در زبان امری اجتناب ناپذیر است و این امر در زبان فارسی و عربی بخاطر مشترکات لفظی فراوان نمود بیشتری دارد. استعمال این الفاظ در زبان عربی باعث بوجود آمدن مترادفات فراوانی شده است چون برای این کلمات در زبان عربی طبیعتاً الفاظ دیگری وجود داشته است . ابراهیم انیس می گوید: به عاریت گرفتن کلمات ، توسط قبایل از لهجه ای و یا از زبانی به سبب جنگ ، هجرت و یا داد و ستد با قبایل دیگر صورت گرفته است. در به عاریت گرفتن نسبت شیوع دو کلمه با هم مساوی نیستند ، بلکه به کلمه عاریت گرفته شده با دید وسیعتری در استعمال نگریسته می شود ، چون اخذ کلمه ای از ملتی یا به لحاظ برتری اجتماعی و سیاسی آنان بوده ، و یا به دلیل اینکه آن کلمات خوش آهنگ تر بودند . (انیس ؛ ۲۰۰۳: ۱۵۷)

۴-۳. صفت: یکی دیگر از عوامل کثرت و رشد واژه های مترادف این است که یک چیز در اصل یک نام ولی چندین صفت داشته که با توجه به ویژگیهای مختلف آن چیز بر آن اطلاق شده، ولی بعدها این اوصاف را به عنوان اسم آن شیء تلقی کرده اند و جنبه وصفی آنها یا فراموش گردیده یا اینکه ، از جانب سخنگویان بدان زبان ، عملاً به فراموشی سپرده شده است . در پرتو این عامل ، می توان نامهای مختلفی را که در زبان عربی بر شمشیر اطلاق

کرده اند ، مورد بررسی قرارداد نامهایی چون: صارم ، مُهَنَّد، بائِر، قاضِب ، صقیل، و... که در اصل هر یک صفتی برای شمشیر بوده اند .

۴-۴. معاجم لغوی: الف: جمع کنندگان فرهنگ لغت، لغات را از قبائل زیادی گرفته اند ، هر قبیله برای معانی خاص تعبیرات خاص را بکار برده است

ب: جمع کنندگان لغت اسمهای زیادی را برای یک معنای واحد جمع کرده اند بدون توجه به جنبه تاریخی آنها، مثلاً اسامی ماهها در دوران جاهلیت غیر از آن چیزی است که بعد از اسلام بکار رفته است و نمی توان این اسمها را از الفاظ مترادف بحساب آورد

ج: بعضی از کلمات در فرهنگ لغات وجود دارند که در عربی بودن آن شک وجود دارد مثل الإسْفَنط والخَنْدَرِيس که در اصل یونانی می باشد و برای شراب کهنه بکار می روند (الرّماني؛ ۱۴۱۳: ۳۰)

بنابراین یکی دیگر از عواملی که باعث ثروت عظیم لغوی زبان عربی و همچنین کثرت مترادفات شده است کوتاهی نکردن گرد آوردندگان معاجم در جمع آوری لغات أعجمی است. آنها این الفاظ را جزء عناصر زبان و مفردات آن به حساب آورده اند و طبیعتاً این الفاظ موجب به وجود آمدن الفاظ مترادف در زبان عربی شده اند مثل آنچه که در مورد کلمه دستفشار گفته شد. (صبحی صالح؛ ۲۰۰۹: ۲۹۵-۲۹۳)

۴-۵. نسبت: یکی از علل ترادف نسبت است ، زیرا ابتدا یک چیز به شخص یا مکانی یا هر دو نسبت داده می شود سپس نسبت فراموش می شود ، واسم منسوب بصورت عام برای آن شیء استعمال می شود و داخل در مترادفات آن می شود مثل: المشرقی به معنای شمشیری که منسوب به مشارف شام است که یکی از روستاهای عرب است . یا مثل السّمهری والرّدینی به معنای نیزه که منسوب هستند به سمهر ورْدینة. و مثل السابری به معنای لباس لطیف و زیبا منسوب است به سابور از بلاد فارس . العبقری در اصل منسوب است به العبقر و آن جایی است کثیر الجن ، سپس به کامل از هر چیز اطلاق شده است . و نیز علمای لغت دو لفظ الأصبهانیة والصّرّخی را از مترادفات عسل بشمار آورده اند . (جارم؛ ۱۹۳۴: مجلد ۱/۳۰۳-۳۲۹)

۴-۶ . تطور صوتی: گاه یک لفظ ، به سبب تطوری که در یکی از اصوات آن صورت گرفته ، بصورت لفظ دیگری تغییر شکل داده است و در نتیجه ، زبان شناسان ، آن دو را به عنوان الفاظ مترادف قلمداد کرده اند. تطور صوتی که شامل ابدال، حذف ، تداخل لغات ، قلب، اتباع، تعجیم، می باشد.

۱ - ابدال: ابدال یعنی آمدن حرفی به جای حرف دیگر مثل مَدَحَه مَدَهه، فرس رِفْلٌ وِرْفَن^۱. ابدال به روابط معنایی واژگانی می پردازد که در آن ضمن حفظ ترتیب، یکی از صامتهای سه گانه، به صامت قریب المخرج دیگری تغییر یافته باشد، مانند نعق، نهق، جذم، جدا ابدال لغوی گاه با قلب نیز همراه است، مانند: اتحم، احتم، ادهم (کیا؛ ۱۳۴۰: ۴) رمانی می گوید: از الفاظ مترادف در نزد لغویان قدیم کلماتی هستند در اصل و ریشه خود متشابه هستند و فقط در یک حروف اختلاف دارند مثل:

هلبت السماء القوم ای: أمطرتهم مطراً متتابعاً، ألبت السماء ای دام مطرها

اما معاصرین در این زمینه نظری جسورانه دارند که در آن می گویند بیشترین صورتهای ابدال در نتیجه تطور صوتی است که به علت اختلاف لهجات وارد زبان عربی شده است. دکتر ابراهیم انیس می گوید: هنگامیکه به این کلمات نگاه می کنیم چه به عنوان ابدال و چه به عنوان اختلاف لهجات، لحظه ای شک نخواهیم کرد که آنها نتیجه تطور صوتی هستند، یعنی یک کلمه که دارای یک معنای واحد می باشد هنگامیکه فرهنگهای لغت دو صورت از آن را روایت می کنند و در هر دو صورت اختلافی در تعداد حروف آنها وجود ندارد، می توانیم اینگونه تفسیر کنیم که یکی از آنها اصل و دیگری فرع آن می باشد یا اینکه دیگری تطور یافته آن است. (صبحی صالح؛ ۲۰۰۹: ۲۱۳)

۲- حذف: خلیل السکاکینی آنرا از اسباب ترادف قرار داده است و مقصود از حذف در نظر او حذف جزئی از کلمه و سپس استعمال آن می باشد مثل: عم صباحاً أو مساءً، اصل آن أنعم، و لم یک اصل آن لم یکن و یاصح اصل آن یا صاحبی و سل از إسأل، ابن عاشور آنرا تخفیف نامیده است و جزء اختلاف قبائل بحساب آورده است و حِظَّةٌ به معنای حظوةٌ و عَلٌّ به معنای لعل و کی به معنای کیف را مثال زده است. (منجد؛ ۱۴۲۸هـ: ۸۳-۸۲)

۳- تداخل لغات: یعنی اینکه برای یک کلمه در هر قبیله صیغه خاصی وجود دارد که ریشه و ماده ی اصلی آن یکی است و این قبایل آنرا با کاهش یا افزایش حروف و یا تغییر حرکات و حروف بکار می برند، بگونه ای که به الفاظ مختلفی تبدیل میشوند در حالیکه اصل و ریشه آنها یکی است. و بر یک معنا دلالت می کنند مثل آنچه ابن جنی در کتاب الخصائص گفته است. او اعتقاد دارد تداخل لغات مثل آن چیزی است که عرب در مورد اسامی آسد، سیف و خمر و غیره، گفته است، یعنی اینکه صیغه های مختلف که دلالت می کنند بر لفظ واحد مانند: هی رَعْوَةٌ اللبن و رَعْوَتَه و رُغَاوَتَه و رُغَايْتَه^۲.

^۱ - اسب دراز دم

^۲ - کف روی شیر

۴- قلب: کلماتی هستند که در اصل و ریشه خود کاملاً با هم مطابقت دارند و به ترتیب حروف اختلاف دارند و بر یک معنا دلالت می‌کنند، این اختلاف در ترتیب حروف را قلب می‌نامند. مثل جذب و جذب، صاعقه و صاعقه، السباسب و البساسب. جذب با گذشت زمان به جَبَد تبدیل شده است و به هر حال این کلمه مترادف جذب نیست و فقط کلمه ایست که از طریق قلب تطور یافته است. (رمانی؛ ۱۴۱۳: ۳۰).

۵- اتباع: عبارت است از آوردن کلمه‌ای به دنبال کلمه دیگر بر اساس وزن و روی آن به خاطر تاکید و تأیید آن. روایت شده است که در مورد اتباع از برخی عرب زبان سؤال شد گفتند: اتباع چیزیست که بوسیله آن سخنان را محکم و استوار می‌کنیم مثل: ساغِبٌ لاغِبٌ خَبٌ ضَبٌ، خرابٌ یبابٌ عجم نیز در این مورد با عرب مشارکت دارد. (السیوطی؛ ۱۴۳۰: ۳۲۹/۱) و مثل عطشان نطشان، جاع نائع، حَسَن بَسَن، و... که همگی اتباع نامیده می‌شوند زیرا کلمه دوم فقط تابعی است برای اولی به عنوان تاکید و دومی به تنهایی بکار برده نمی‌شود؛ پس به همین جهت اتباع نامیده می‌شود. (همان: ۳۲۹/۱)

۶- تعجیم: می‌شود آنرا به بحث ابدال پیوند داد اما سکاکی‌نی این نام را برای آن برگزیده است، و آنرا به أعاجم کسانی که با عرب در آمیختند نسبت داده است، آنها نتوانستند حروف حلقی یا حروف مُفَخَّمَه را خوب ادا کنند، در نتیجه آنها را تعجیم کردند یعنی حروف حلقی را ادا نمی‌کردند، تعجیم در مقابل تعریب است، مثال او برای تعجیم کلمه أعطی می‌باشد، أعاجم هنگامی که می‌خواستند آنرا تلفظ کنند عین را می‌انداختند و طاء را رقیق می‌کردند، و می‌گفتند آتی عرب آنرا نیکو می‌شمردند و می‌پسندیدند، پس اصل آن به فراموشی سپرده شد و به صورت یک لفظ عربی تبدیل می‌شود گویا که مترادف کلمه أعطی باشد. (المنجد؛ ۱۴۲۸هـ: ۸۲)

۴-۷. تطور دلالی: گاهی تطور زبانی، به جای صورت کلمه، در معنا و کیفیت دلالت آن، رخ می‌دهد. در پاره‌ای از کلمات بخشی از اجزای معانی با یکدیگر مشترک و در بخشی دیگر متفاوتند. اینها را می‌توان به دایره‌های متحد‌المרכזی مانند کرد که در قسمتی از سطح با یکدیگر مختلفند یا فقط در بخشی از آن اشتراک دارند. سپس، در طی زمان دراز و پیدایش عواملی که موجب تغییر معانی می‌شود، برخی از این دایره‌ها بر یکدیگر منطبق شده کلمات مترادف به وجود می‌آیند (أنیس؛ ۲۰۰۳: ۱۵۹-۱۵۸). زیرا، معانی کلمات هیچ‌گاه به یک حالت باقی نمی‌ماند. مهمترین عوامل تطور دلالی عبارتند از: عام شمردن خاص، خاص شمردن عام، مجاز، مجاوره، صفات غالبه، تصحیف، تحریف، وهم و خطا.

۱- عام شمردن خاص: یعنی افاده معنای عام از لفظی که در معنای خاص استعمال می‌شود استاد علی جارم عام شمردن خاص و خاص شمردن عام را از علل توهم ترادف می‌داند و برای آن مثالهایی آورده است از جمله: کلمه ثری گفته نمی‌شود مگر زمانی که بخشندگی خاک مراد باشد، با این وجود گاهی الثری را به معنی مطلق

خاک بکار می برند و هیچ قیدی را در آن ملاحظه نمی کنند و آنرا مترادف تراب می دانند . اما استاد مالک الزیادی در کتاب الترادف فی اللغة تعمیم و تخصیص را از علل حقیقی ترادف می داند نه وهمی . (منجد؛ ۱۴۲۸هـ : ۸۴) سیوطی در کتاب المزهَر بآبی گشوده است بنام فیما وضع فی الأصل خاصاً ثم استعمل عاماً . اصمعی می گوید: اصل الورد بر آب وارد شدن است سپس به وارد شدن بر هر چیزی الورد گفته شده است . الوغی به معنای در هم شدن صداها در جنگ می باشد اما به مرور زمان به معنای حرب بکار رفته است (السیوطی ؛ ۱۴۳۰ : ۱/۳۴۳-۳۴۱).

۲- خاص شمردن عام: یعنی افاده معنای خاص از لفظی که در معنای عام استعمال می شود مثل کلمه: البعیر که به عنوان مترادف جمل بکار می رود، در حالیکه در اصل به الجمل والناقة اطلاق می شود .

الهلاک که در اصل به معنای هر نوع رفتن است. اما در زبان عربی معنایش به نوع خاصی از رفتن محدود شده است و آن مرگ است . یعنی مترادف کلمه الموت. این تصور به ترادف بین البعیر والجمل، الموت والهلاک منجر شده است (رمانی؛ ۱۴۱۳: ۳۲)

۳ - مجازهای فراموش شده موجب نوعی ترادف در کلمات محسوب می شوند: کلمات زیادی که مجازاً استعمال می شده اند در اثر گذشت زمان به حقیقت تبدیل شده اند؛ همچنین کلمات بسیاری را می بینیم که به معنای اصلی و حقیقی شان، همراه همان معانی که مجازاً کسب کرده اند وجود داشته و بکار برده می شوند ، معنای اصلی حقیقی ، همان معانی حسی هستند که از طریق مجاز بطور عادی از آنها منشعب می شوند. مثلاً کلمه رحمة از رحم - موضع تولد فرزندان که از یک مادر متولد شده اند و موجب دوستی و عاطفه بین آنها می گردد - مشتق شده است ، و شاید رحمة در اصل همان تولید نسل از ارحام ، بوده است و آنگاه از قدیم الأيام از طریق مجاز به ارتباط بین آنهایی که از یک شکم متولد شده اند ، اطلاق گردیده است ، و مدتها بر این معنای مجازی گذشت تا اینکه به حقیقت بدل شد و به همین دلیل است که بین آن و کلمه رأفت مترادف بوجود آمد (أنیس؛ ۲۰۰۳ : ۱۵۹)

۴ - مجاوره: یعنی نامگذاری چیزی یا کسی با اسم چیز دیگری بخاطر مجاورت و همنشینی که بین آن دو بوجود آمده است مثلاً الحلس یا الحلس به معنای نمد یا عرق گیر می باشد که بر پشت چهار پایان در زیر زین می اندازند مثل: البرذعة که به همان معناست ، سپس به سواری که از پشت اسبش جدا نمی شود حلس می گویند و گفته اند: بنو فلان أحلاس الخیل (رمانی ؛ ۱۴۱۳: ۳۳)

۵- تصحیف: و آن جایگزین حرف مُهْمَل^۱ با حرف مُعْجَم^۲ و حرف معجم دیگر و بر عکس می باشد مثل: لدغ و لذع^۳، مزح و مرخ^۴، نقب و ثقب^۵، حس و جس^۶... که بعضی از معاصرین آنرا از اسباب ترادف قرار داده اند (آمدی؛ ۱۴۰۲: ۴۷۵/۱)

۶- تحریف: و آن عبارتست از تغییر حرکات، سکاکنی آنرا از علل ترادف بر شمرده است مثل: الکره و الکره^۷ الضَّعْف و الضُّعْف، العِلَاقَه و العِلَاقَه... (همان: ۴۷۵/۱)

۴-۸. فخر فروشی و مباحات دانشمندان و علماء به جمع کردن مترادفات: نخستین گروه از دانشمندان و لغت شناسان در قرن دوم و سوم هجری، شروع به جمع آوری زبان عربی از فصحای عرب کردند و دسته بندی و تقسیم این مواد زبانی را به صور گوناگون آغاز نمودند. عده ای از آنان به این فکر افتادند تا آن دسته از واژه هایی را که هم معنا هستند، در کتابهای مستقلی جمع آوری کنند. برخی از این دانشمندان، در جمع آوری این قبیل کلمات، راه مبالغه و افراط پیموده واژه های بسیاری را نیز، که کمترین ارتباطی با مترادف حقیقی نداشتند، به عنوان مترادفات گرد آوردند، در آن زمان یکی از اسباب مباحات و فخر فروشی دانشمندان نسبت به یکدیگر حفظ و دانستن چندین نام برای یک چیز بود. مثلاً ابن فارس روایت می کند که هارون الرشید از اصمعی در باره معنای شعری از ابن حزام عکلی سؤال کرد، پس از بیان معنای آن، هارون الرشید گفت: ای اصمعی حتی کلمات بیگانه، پیش تو، آشنایند. وی پاسخ داد: ای امیر آیا نباید چنین باشم در صورتی که برای حجر (سنگ) هفتاد نام می دانم. در جایی ابن فارس از استاد خود احمد بن محمد بن بُنْدَار روایت کرده و گفته: از ابو عبدالله بن خالویه همدانی شنیدم که می گفت: برای شیر پانصد نام و برای مار دویست نام جمع آوری کرده ام. (آمدی؛ ۱۴۰۲: ۴۷۵/۱)

۴-۹. مرور زمان و تحمل معنای جدید: اگر چه هر واژه ای برای یک معنایی وضع شده ولی لزوماً چنان نیست که همواره با آن واژه به معنای وضعی اشاره کنند؛ زیرا بسا معنای وضعی واژه با گذشت زمان و از رهگذر استعمال اهل زبان تطور پیدا کرده و معنای دیگری یافته باشد؛ به علاوه چنان نیست که با وضع واژه ای برای معنایی به وضع واژه ای دیگر برای آن معنا حاجتی نباشد؛ چون کار کرد واژگان بر افاده معنا منحصر نیست

۱- حرف مُهْمَل یعنی حرف بدون نقطه

۲- حرف مُعْجَم یعنی حرف با نقطه

۳- نیش زدن، زخم زدن

۴- شوخی و مزاح کردن

۵- سوراخ کردن

۶- دانستن و بی بردن

۷- نفرت، اکراه، بیزاری، بی میلی

گاهی کاربرد واژه ای تکراری خواهد بود و تکرار هم کلام را نا زیبا می سازد و لذا ایجاب می کند ، مترادفش را به جهت تنوع تعبیر به کاربرد . و نیز گاهی کاربرد واژه ای با سجع یا وزن کلام نا سازگار است و لذا مقتضی است، مترادفش را که با آهنگ کلام موافق است ، استعمال گردد. هم چنین گاهی تلفظ واژه ای برای گوینده ثقیل است و او ناگزیر است ، مترادفش را که تلفظ خفیفی دارد ، استفاده کند . (همان: ۱/۴۷۵)

۴-۱۰. کنیه: در کلام عرب کنیه بسیار استعمال می شود ، بسیاری از لغویان در مورد آن نوشته اند و یک چیز در نزد آنها با کنیه های فراوان بکار می رود و کاربرد آن شایع می شود تا اینکه با آن کنیه به شهرت می رسد بگونه ای که مترادف آن شناخته می شود مثل: النمر به معنای پلنگ که مشهورترین کنیه های آن عبارتند از : أبو الأبرد، أبو الأسود ، ابو جهل ، ابو خطّاب ، أبو رقاش.

الأسد به معنای شیر؛ مشهورترین کنیه های آن عبارتند از : أبو الأبطال ، أبو الأخياس ، أبو التأمور ، ابو حفص ، ابو الحذر ، ابو الزغوان ، أبو شبل ، أبو لیث ، أبو لبد ، أبو محراب ، أبو معطم ، ابو النحس ، ابو الولید، ابو الهیصم ، ابو العباس ، ابو الحارث. (جارم ؛ ۱۹۳۴: مجلد ۱/ ۲۲۹-۳۰۳)

۴-۱۱. عدم تمایز بین مطلق و مقید: ابن فارس در فقه اللغة بابی آورده است که می گوید : اسمهایی وجود دارند که وجود آنها منوط به اجتماع صفات یا حداقل دو صفت می باشد از جمله این اسمها :

المائده: وقتی به آن المائده گفته می شود که بر روی آن طعام باشد. زیرا المائده از ماده مادنی میبندنی است یعنی هر گاه به تو ببخشد در غیر اینصورت به آن خوان می گویند .

الكأس : به آن كأس نمی گویند مگر اینکه در آن نوشیدنی باشد وگرنه قدح یا کوب می باشد

الحلّة: بوجود نمی آید مگر اینکه شلوار و عبا از یک جنس باشند و اگر مختلف باشند حُلّه خوانده نمی شود.

الظعینة: ظعینة نمی باشد مگر اینکه زنی بر کجاوه ای و بر روی شتری باشد (السیوطی ؛ ۱/۱۴۳: ۳۵۵)

۴-۱۲. مخفی ماندن تفاوت بین الفاظ به خاطر استعمال طولانی: مثل الریب و الشک ، الریب اصل معنای آن جوشش و نگرانی است ، اما شک ماندن بر سر دو راهی در مسأله ای در نفی یا اثبات .

۴-۱۳. اشتقاق و اختلاف عبارات: محمد مبارک در این باره می گوید: اگر به وضع الفاظ و نامگذاری آنها از نقطه نظر دیگر نگاه کنیم می بینیم که برای یک چیز وجوه و صفات متعددی وجود دارد و ممکن است یک اسم به هر یک از این صفات نامگذاری شده باشد و کلمات دیگری از آن مشتق شده باشد . و از این طریق مترادف بوجود آمده باشد و این بارزترین علت وجود مترادف می باشد . از جمله این الفاظ نامگذاری الدار به منزل ، مسکن ، بیت است که هر یک به اعتباری نامگذاری شده اند مثلاً دار به عبارت دایره ای بودن آن است ، و منزل به

اعتبار محل نزول ، ومسکن به اعتبار محل آرامش و بیت به اعتبار بیتوته کردن . وهمه این الفاظ دلالت می کنند بر معنای دار . البته بعضی از قدما در مورد این نوع الفاظ هشدار داده اند و آنها را نوعی از ترادف به شمار آورده اند بنام الالفاظ المتکافئه و عقیده دارند این الفاظ در ذات متحد و در صفات متفاوتند .

۵ - نظرات لغت شناسان پیرامون ترادف

اصطلاح ترادف نام مخالفان و موافقان را به اذهان متبادر می کند. اما آیا این صنوف ، مرزبندی واقعی دارند؟ چرا عده ای از لغویان در صف مخالفان و پاره ای دیگر در ردیف موافقان قرار می گیرند؟ یا چرا عده ای بین این صنفوف معین ، گاه در این گروه و گاه در گروه دیگر معرفی می شوند؟ گزارشهایی متناقض در مورد بعضی از این افراد ، وجود دارد که با بررسی آنها به پاسخهای مناسبی می رسیم.

۵-۱. موافقین پدیده ترادف (متقدمین)

قدما ترادف را در یک معنای عام و کلی ، بدون ذکر هیچ قید و شرطی بکار می برند، همانند تقسیمی که سیبویه برای اقسام الفاظ به اعتبار معنا ارائه داده است . آنان با این روش در توسعه دایره ترادف همت گماشتند و در نتیجه ترادف دامنه وسیعی پیدا کرد و شامل بسیاری از الفاظ متقارب المعنی نیز شد.

نظریه ابن جنی : وی در رأس قائلین به وجود ترادف می باشد ، او ترادف را یکی از سنن زبان عربی می داند که باعث برتری آن شده است ، در کتاب الخصائص در مورد ترادف می گوید: ترادف این است که برای یک معنا اسامی زیادی را بیایی ، سپس در مورد اصل هر اسم به جستجو پردازی ، و آنرا دارای شباهت زیاد با مترادفش بینی. ابن جنی اختلاف احوال عرب در پذیرش لغات قبایل دیگر را مورد بررسی قرار می دهد و آنرا یکی از علل ترادف بر می شمارد و اینکه قرار گرفتن دو لفظ در کنار هم برای یک معنا بصورت مساوی یا برتری یکی از آنها بر دیگری در نتیجه تلقی قبایل از این الفاظ می باشد. (ابن جنی: ۱۴۱۸: ۸۲/۲)

نظریه ابو علی فارسی (ت ۳۷۷هـ): ابن جنی در کتاب الخصائص در پایان باب تلاقی المعانی علی اختلاف الاصول والمبانی این مطلب را تأیید می کند ، آنگاه که می گوید : ابو علی ترادف را بسیار نیکو می داشت ، و نسبت به آن آگاهی می داد ، و هنگامیکه به الفاظ مترادف بر می خورد احساس خشنودی و شادمانی می کرد (همان: ۸۷/۲)

سپس ابن جنی شواهدی را برای ترادف ذکر می کند که آنها را از استادش ابو علی گرفته است ، مثلاً در جایی می گوید : «ابو علی ، حبیّ و سحاب را به یک معنی برای او گفته است و تفسیر آن این است که حبیّ بر وزن فعلیل و از ماده (حبا یحبو) است ، گویا که سحاب بخاطر سنگینیش بر زمین نزدیک می شود ، و آن بر وزن فعال واز

ماده (سحب) است؛ به این معنا که ابر ریشه وکناره ریش ریش خود را بر روی زمین می کشاند(بارش باران به ریشه وکناره ریش ریش دوطرف پا رچه تشبیه شده است) وکسی که در این دواسم و وجه تسمیه ی آنها تأمل کند در می یابد که ابو علی از طرفداران ترادف است واز آنچه ابن اعرابی -از منکران ترادف- گفته است نیز خارج نشده است وآن این است که الأسماء کلها لعلة، نامگذاری اسمها هر کدام علتی دارد . واین بدان معنا نیست که ابو علی از منکران ترادف است به خاطر بیان این علتها ، ابن جنی مثالهای دیگری نیز از استادش برای ترادف ذکر کرده است از جمله اسمهایی که به عنوان مترادف الحاجة آورده است مثل: الحوجاء ، واللوجاء ، والأرب، و الإریة والمأریة، واللبنانة ، والتلاوة ، والتلیة ، والأشکلة ، والشهلاء ... وتومی بینی با وجود اختلاف در اصول ومبانی تمامی این اسمها به یک معنا باز می کردند ، وبه معنایی ختم می شوند که اختلافی در آن نیست « (ابن جنی؛ ۱۴۱۸ : ۸۲/۲) ابن جنی در جایی دیگر اعتقاد استادش به ترادف را چنین بیان می کند ، او می گوید : ابو علی هرگاه از معنایی تعبیر می کرد که خواننده آنرا نمی فهمید ، مرادش را با لفظی دیگر بیان می کرد تا آنرا بفهمد ، اومی گوید : این به مانند این است که کسی پسرش را در پیراهنی قرمز ببیند وبشناسد ، وهر گاه او را در پیراهن سرمه ای دید شناسد (همان : ۳۲۱/۲) .

تقارب معنی برای تفهیم مخاطب به روش ابو علی او را در زمره ی منکرین ترادف قرا نمی دهد چون او اعتقاد به مشابهت الفاظ در معنی دارد نه چیزی دیگر آنچنان که ابو هلال در مورد کلمات لبّ وعقل اعتقاد دارد .

نظریه امام فخر رازی: وی ترادف را چنین تعریف می نماید:الألفاظ المترادفة هی :الألفاظ المفردة الدالة علی مُسمی واحدٍ باعتبار واحدٍ . یعنی الفاظ مفردی که بر معنایی واحد دلالت دارند به اعتبار واحد. با لفظ المفردة بین اسم وتعریف آن فرق گذاشته است مثل تعریف انسان به حیوان ضاحک پس تعریف اسم ترادف محسوب نمی شود هر چند که معنای اسم را در خود داشته باشد ، زیرا تعریف معنای اسم مشکل را روشن وآشکار می کند ، ونیز جمله مرکب به حساب می آید ، در حالیکه ترادف در الفاظ مفرد است . ونیز دو اسم متباین را نیز از تعریف ترادف خارج کرده است مثل :سیف ومُهَنَد ، این دو بر یک چیز دلالت دارند، جز اینکه اولی بر شمشیر به اعتبار ذات دلالت دارد ودومی به اعتبار صفت (رازی؛ ۲۰۱۱: ۱۸۷/۱).

نظریه سیوطی: از دیدگاه سیوطی علت عمده پیدایش لفظ ترادف در یک لغت این است که دو قبیله برای یک معنا دو لفظ مختلف را به کار می برد ، سپس هر دو لفظ مشهور می شوند واختلاف واضعان از یاد می رود . البته ممکن است که هر دو لفظ را یک واضع وضع کند وپیدایش این همه کلمات مترادف در زبان عربی موجب گسترش وتوسعه راههای فصاحت وسبک های بلاغت در زمینه نظم ونثر شده است . زیرا برای ساختن سجع یا قافیه یا تجنیس ، ترجیح و دیگر انواع صنایع بدیعی راهی ، جز استفاده از مترادفات نداریم (السیوطی؛ ۱۴۳۰: ۳۲۳/۱)

نظریه ابن خالویه: ابن خالویه به پدیده ترادف ایمان داشته، و به جمع آوری کلمات فراوانی که بر یک معنا دلالت می کنند افتخار می کرد، ابن خالویه از جمله کسانی است که برای وقوع ترادف در بین الفاظ هیچ شرطی لحاظ نمی کند و از نظر او اندک مشابهت معنایی برای مترادف بودن کلمات کفایت می کند و از نظر وی گاهی برای یک لغت می توان صدها کلمه به عنوان مترادف جمع کرد، از جمله شواهدی که بر این ادعا صحه می گذارد حضور او در مجلس سیف الدوله به همراه ابوعلی فارسی است. ابوعلی فارسی می گوید: وقتی در مجلس سیف الدوله، در حلب بودم و جماعتی از اهل زبان از جمله ابن خالویه نیز، در آنجا حضور داشتند. ابن خالویه گفت: برای سیف (شمشیر) پنجاه نام از بر دارم، ابوعلی تبسمی کرد و گفت: اما من جز یک نام از حفظ نیستم و آن سیف است. ابن خالویه پرسید: پس نامهای مهند، صارم، و و... چه شد؟ ابوعلی پاسخ داد: اینها که می گویی صفات شمشیرند نه نام آن، گویا استاد میان اسم و صفت تفاوتی نمی گذارد. (سیوطی، ۱۴۳۰: ۳۲۲) همچنین دو کتاب در اسامی الأسد والحیة با همین نامها دارد که در آنها به ذکر اسامی وصفاتی که این دو حیوان با آن شناخته می شوند اشاره کرده است. (رمانی، ۱۴۱۳: ۱۱)

۵-۲. مخالفین پدیده ترادف (متقدمین)

منکران صرف نظر از شواهدی که برای ترادف ذکر شده است وجود ترادف را مخالف اصل و حکمت وضع و مخل به تکلم و مخالف عقل و عبث و بی فایده دانسته، و می گویند: ترادف در فهم کلام اخلال وارد می سازد؛ چون ممکن است، هر یک از طرفین خطاب؛ به اسمی از یک چیز، متفاوت از دیگری آشنا باشد و لذا هنگام خطاب، هر یک مراد دیگری را نفهمد؛ از این رو نیاز است، هر یک همه آن اسمها را به خاطر بسپارد تا به این مشکل گرفتار نیاید و این موجب مشقت است. هر واژه ای برای یک معنایی وضع شده است و وقتی بتوان با آن واژه به آن معنا اشاره کرد، دیگر حاجتی به واژه دیگر نیست و وضع آن عبث خواهد بود. واضح لغت خدای حکیم است و شخص حکیم هم کار عبث نمی کند؛ از این رو ترادف نمی تواند وجود داشته باشد^۱. منکران از سویی دیگر به شواهدی که برای ترادف آورده می شود، خرده گرفته و با تمسک به معنای وضعی و دیگر جهات لغوی که میان دو لغت مترادف فرق وجود دارد، ترادف آنها را انکار می کنند. از حدود قرن سوم در میان برخی از علمای لغت به پیشوایی ابن اعرابی تلقی دیگری سر بر آورد، مبنی بر اینکه هر واژه ای برای یک معنای متفاوت از معنای واژه دیگر وضع شده است و لذا هیچ دو واژه ای را نمی توان یافت که هم معنا و به تعبیر دیگر مترادف باشند. آنان معادلهایی را که لغویون و مفسران برای واژگان یاد کرده اند، شاهد ترادف ندانسته و غرض آنها را از ذکر آن معادلهها تقریب معنی تلقی کرده اند. آنان دو واژه ای را مترادف می دانستند که هیچ فرقی میان آنها وجود نداشته باشد.

^۱ - مخالفین اعتقاد دارند که لغت توقیفی است و از جانب خداوند پاک و بلند مرتبه بر آدم نازل شده است.

نظریه ابن اعرابی: (ابو عبدالله محمد بن زیاد الأعرابی ۲۳۱هـ) در مقام پایه گذار مخالفان مطرح می شود . وی به صراحت برای هر لفظ عربی معنای ویژه قائل می شود. آگاهی یا نا آگاهی دیگران ، خللی در وضوح آن برای عرب وارد نمی کند (ابن انباری؛ ۱۴۲۸هـ : ۱۵) ابن اعرابی هر اسم را به اصل و ریشه اش ارجاع می دهد و با توجه به این نظر او بین انسان و بشر تفاوت قائل است ، انسان به اعتبار نسیان و فراموشی انسان نامیده شده و بشر به اعتبار آشکار بودن پوست او. (رمانی؛ ۱۴۱۳: ۱۸)

ثعلب(ابو العباس أحمد بن یحیی ثعلب متوفی ۲۹۱ هـ): ثعلب وجود مترادف را در کلام نفی می کند ، و می گوید همه آنچه که گمان می رود از کلمات مترادف هستند از متباینات می باشند بدین معنی که در صفات و ویژگیها با هم متفاوتند مثل آنچه که در مورد انسان و بشر گفته شد . یا مثل دو کلمه الخندریس و العقار که اولی به اعتبار کهنگی ، و دومی به اعتبار ملازم و همنشین شدن با خم ، به این نام ، نامیده شده است (رمانی ؛ ۱۴۱۳: ۱۸) یا اینکه دو واژه شرعاً و منهاج را مترادف نمی دانست ؛ به این جهت که شرعاً ار شرع فلان فی کذا گرفته شده و در موردی بکار می رود که کسی کاری را آغاز کند و منهاج از أنهج البالی فی الثوب مشتق شده ست و در مواردی استعمال دارد که کهنگی در لباس فراگیر شود؛ بعلاوه عطف دو چیز بر یکدیگر بر تغایر آن دو دلالت دارد ؛ چرا که اگر یکی بودند ، لازم می آمد ، یک چیز بر خودش عطف شود که این اشتباه است، چنان چه که اگر ابو جعفر همان محمد بن علی (ع) باشد ، روانیست که بر یکدیگر عطف شوند (عسکری؛ ۲۰۰۶: ۱۲): ابن فارس ، ابن سراج و ابن یعیش و... از ثعلب روایت کرده اند که جایز نیست الفاظ مختلف دارای معنای واحد باشند و هر لفظی بار معنایی را بر دوش خود حمل می کند که لفظ دیگر فاقد آن است مثلاً در واژه دَهَبَ معنایی نهفته است که دروازه مَضی نیست . اما آنچه را که ابن فارس و ابن سراج و ابن یعیش از ثعلب روایت کرده اند با آنچه که وی در کتاب المجالس گفته است تفاوت دارد . وی در این کتاب بسیاری از الفاظ مترادف را نقل کرده است بدون آنکه بر آنها حاشیه ای بنویسد یا ترادف آنها را انکار کند به عنوان نمونه : به غلام سبک روح درسفر گفته می شود : غلامٌ نشنش ، شعشع ، بلبل ، بُزْبُزٌ (مجالس ثعلب ؛ ۱۹۸۰: ۱۱/۱) کسی که بر پشت زین قرار نمی گیرد : الزعیم ، الصبیر ، الحمیل ، الأذین ، الکفیل، والأَمیل (همان ؛ ۷۷/۱) یا گفته می شود : عفا ، درس ، محاً ، أمحی . یا گفته می شود : قطعت یده و جذمت و بترت و تبکت و بضکت و صرمت و ترت و جدت (همان ؛ ۵۴۵/۲).

نظریه ابن فارس: از جمله کسانی که ترادف را انکار کرده اند ابن فارس می باشد که راه استادش ثعلب و قبل از او ابن اعرابی را رفته است ، و به راهش تاکید می ورزد او می گوید : بیان یک چیز به اسامی مختلف را ترادف می گویند مثل السیف ، المهندّ والحسام . در حالیکه اینگونه نیست ، بلکه یک اسم وجود دارد و آن السیف است و بقیه صفات آن بشمار می روند. و ما می گوئیم که هر صفت معنایی غیر از معنای دیگری دارد... گفته اند در قَعَدَ معنایی است که در جَلَسَ نیست و در مورد الفاظ دیگر چنین است . بنا براین در این مورد بر رأی استادمان

ابو العباس احمد بن يحيى ثعلب هستيم (منجد؛ ۲۰۰۷: ۴۲) با وجود انكار ترادف ابن فارس را می بینیم که الفاظی را برای یک معنای واحد ذکر می کند از جمله هو حسن المعطس والمرسین والرافع به معنای الأنف. وهو جید المفصل والمقول والمدوذ به معنای اللسان. و هو حسن الهاوی والتلیل والإریق به معنای الجید. وهی الأضلاع والحوانی والجوانح. (همان: ۴۳) ودر مورد این آیه شریفه اعتقاد دارد که دو کلمه فلق و فریق مترادف هستند فانفلق فكان كل فریق (شعرا: ۶۳) آنچنانکه عرب می گوید: فلق الصبح وفرقه. (همان: ۴۳)

نظریه ابو هلال عسکری: وی کتاب الفروق فی اللغة را برای ابطال ترادف و اثبات تفاوت بین واژگانی نوشت که ادعا می شد، مترادفند. وی کتابش را با عنوان بحثی در تبیین اختلاف عبارتها و اسامی و اثبات اختلاف معانی در هر واژه آغاز می کند. او می گوید: شاهد بر اینکه اختلاف در عبارتها و اسامی، موجب اختلاف معانی می گردد، این می باشد که اسم کلمه ایست که بر معنایی بصورت اشاره دلالت میکند، و اگر به چیزی یکبار اشاره شود، و به آن اسم شناخته شود، اشاره برای بار دوم و سوم فایده ای ندارد. اما واضع زبان حکیم است و چیزی غیر مفید وضع نمی کند و اگر در مرتبه دوم و سوم برخلاف بار اول اشاره شود، درست می باشد. این مطلب دلالت دارد بر اینکه هر دو اسم که برای یک معنا از معانی و یک ذات در یک زبان جاری می شوند، هر یک از آن دو اسم چیزی را خلاف آنچه که دیگری بخواهد، اقتضا می کند، در غیر این صورت اسم دومی زیادی است و نیازی بدان نمی باشد... همان گونه که جایز نیست یک لفظ بر دو معنا دلالت کند، همچنین شایسته نخواهد بود که دو لفظ بر یک معنا دلالت کنند؛ چون این امر موجب کثرت واژگان در زبان می گردد که سودمند نخواهد بود (عسکری؛ ۲۰۰۶: ۱۲-۱۳) شاید آوردن چند نمونه از کتاب ابو هلال عسکری نظریه او را در این زمینه روشنتر کند.

فرق بین الدعاء والنداء: نداء بالا بردن صداست بوسیله الفاظی که دارای معنا و مفهوم هستند، اعرابی به دوستش می گوید نادِ معی لیکونَ ذلک أندی لصوتنا یعنی أبعدَ له. اما دعاء هم با بالا بردن صداست و هم بدون صدا، مثل دعوتُهُ من بعیدٍ و دعوتُ الله فی نفسی اما گفته نمی شود: نادیتُهُ فی نفسی (همان: ۴۱)

فرق بین النداء والصیاح: صیاح بالا بردن صداست با الفاظی بدون معنا و به آن نداء گفته نمی شود مگر اینکه با الفاظی باشد که دارای معنا هستند. (همان: ۴۱).

فرق بین الصوت والصیاح: صوت لفظی است عام برای تمام اشیاء مثل: صوتُ الحَجَرِ، و صوتُ البابِ و صوتُ الإنسانِ، و اما صیاح فقط برای حیوان بکار می رود (عسکری؛ ۲۰۰۶: ۴۱)

دکتر رمضان عبدالنواب آورده است: با آنکه ابو هلال عسکری در کتاب الفروق اللغویة در زمینه منع ترادف مبالغه کرده و کوشش بسیاری در بحث و بررسی پیرامون تفاوت میان واژه های مترادف به خرج داده است اما در دو کتاب دیگر خود این مسئله را به دست فراموشی سپرده، الفاظ مترادف را بدون اعتراض یا کوشش در جهت

جدا کردن میان آنها آورده است. یکی از این دو کتاب التلخیص فی معرفة أسماء الأشياء می باشد. و دومین کتاب المعجم فی بقیة الأشياء است. در این کتاب نامهایی را که بر باقی مانده آب حوض دلالت می کنند چنین ذکر کرده است: الجحفة، الخبطة، الدعث، الرشف، السملة، الهلال. وی همچنین نامهای باقی مانده شیر در پستان را اینچنین بیان می کند: التفسیل، الرمث، العفافة، العلالة، الغبر و غیره. (عبدالنواب؛ ۱۳۶۷: ۳۵۷)

ناگفته نماند که ابوهلال در کتاب فروق فی اللغة نیز به وجود مترادف اعتراف کرده است آنجا که می گوید: اگر کسی بگوید امتناع تو از پذیرفتن مترادف بین دو لفظ مختلف که به معنای واحدی هستند در نزد جمهور قابل پذیرش نیست، چون آنها هرگاه بخواهند اللب را تفسیر کنند لفظ العقل را بکار می برند یادر جواب الجرح می گویند الکسب یا السکب را می گویند الصب، و این خود دلالت می کند بر اینکه اللب و العقل، الجرح و الکسب، و الصب و السکب در نزد آنها یکی است و غیره. ابوهلال در جواب می گوید: ما هم چنین می گوئیم، اما اعتقاد داریم معنایی که در اللب وجود دارد غیر از معنایی است که در العقل می باشد. (عسکری؛ ۲۰۰۶: ۱۷)

با توجه به مطالبی که گفته شد اینگونه می توان نتیجه گرفت که ابوهلال عسکری به مترادف در زبان عربی اعتقاد دارد و راهی جز این نیست اما در ظاهر و بیان فروق کلمات آن را انکار می کند اینچنانکه نگارندگان نیز بر این عقیده هستند که مترادف تام در هیچ زبانی نه تنها زبان عربی وجود ندارد، و هر لفظ در بعضی جهات با لفظ دیگر تفاوت دارد.

۵-۳. نظر محققان و نویسندگان معاصر زبان عربی

ابراهیم انیس، صبحی صالح، رمضان عبدالنواب، محمدنورالدین المنجد، استادعلی جارم و بنت الشاطیء از زبان شناسان معاصر، امکان وقوع مترادف در هر زبان بشری را می پذیرند، یعنی واقعیت گویای آن است که هر زبانی مشتمل است بر تعدادی از کلمات مترادف. اما آنها شرایطی را مطرح می کنند که تا آنها محقق نشوند نمی توان حکم به مترادف دو کلمه داد. از جمله این شرایط:

۱- اتحاد کامل میان معنای دو واژه: بنا براین اگر با دلایل قطعی روشن شود که مثلاً یک نفر عرب از واژه جَلَسَ (نشست) چیزی را می فهمند که واژه قَعَدَ (نشست) فاقد آن است در این صورت نمی توان گفت که این دو واژه مترادف یکدیگرند.

۲- وحدت محیط پیدایش زبان: هیچ یک از معتقدان افراطی به وجود پدیده مترادف به چنین شرطی پی نبرده اند. ایشان، همه گویشها را یک واحد به هم پیوسته و تمامی جزیره العرب را به عنوان یک محیط تلقی کرده اند. ولی ما زبان مشترک، یا زبان فصیح ادبی را یک اجتماع زبانی و هر یک از گویشها و یا مجموعه هماهنگی از آنها را نیز یک اجتماع زبانی دیگر قلمداد می کنیم.

۳- هم عصر بودن: زبان شناسان جدید، به هنگام بحث از مترادفات آنها را در یک دوره ی خاص وزمانی معین مورد ملاحظه قرار می دهند. بنا براین اگر بخواهیم این گونه واژه ها را مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، نباید کلمه ای را که یک شاعر جاهلی بکار برده است با کلمه ای که در یک سنگ نبشته قدیمی، که مثلاً به دوران مسیحیت مربوط می شود مقایسه کنیم.

۴- و سر انجام یکی دیگر از شرایط تحقق ترادف میان دو واژه این است که یکی از آنها نتیجه تطور صوتی دیگری نباشد: به عنوان نمونه وقتی که دو کلمه ی جثل و جفل (مورچه) را با یکدیگر مقایسه می کنیم می توانیم یکی از آنها را به عنوان اصل و دیگری را صورت تکامل یافته آن تلقی کرد. بنابراین دو واژه مذکور را نمی توان مترادف دانست. (انیس؛ ۲۰۰۳: ۱۵۶-۱۵۴)

نتیجه گیری:

۱- اعتقاد به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن بر انکار آن تقدم دارد، نخستین کسی که ترادف را انکار کرد، ابن الأعرابی (ت ۲۳۱ق) بود. بیشتر منکران، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای وضعی می دانند؛ اما معتقدان، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای استعمالی در موارد خاصی تلقی می کنند. نظر به اینکه اهل زبان به هنگام کاربرد واژگان تنها به معنای استعمالی آنها توجه می کنند، استناد به آن دسته از فروق لغوی که به هنگام استعمال مورد توجه اهل زبان نیست، نمی تواند دلیل محکمی در رد ترادف در زبان عربی به شمار آید. سبب پیدایش ترادف بیش از آنکه تعدد وضع باشد، تطور لغوی به ویژه تطور دلالی است. واژگان مترادف کارکرد های گوناگونی از جمله تسهیل در تکلم، تاکید، تنوع تعبیر، ایجاد آهنگ، تفسیر، گسترش صنایع بدیعی از جمله: جناس، صحیح تقابل و غیره... دارند

۲- شرط اصلی ترادف آن است که دو یا چند واژه بتوانند به جای یکدیگر بکار روند و مقصود واحدی را القا کنند. تحقق چنین شرطی در هر زبانی منوط به این است که واژگان مترادف اتحاد تام در معنای مراد (مصدق) داشته باشند. و علاوه بر آن در استعمال میان آنها هیچ فرق معنایی ملاحظه نشود اما از آنجا که تحقق چنین شرطی محال به نظر می رسد ما هم ترادف را همچون اغلب زبان شناسان با توجه به تفاوت های ظریف الفاظ و ملاحظه مغایرت آنها می پذیریم و اعتقاد داریم که بکار بردن الفاظ متقارب المعنی بر این الفاظ شایسته تر و دقیق تر از لفظ مترادف است.

۳- در ترادف ادعا این است که یک واژه در مورد یا مواردی خاص یا واژه دیگر مترادف است؛ یعنی می تواند به جای آن بکار رود و همان مقصودی را القا کند که آن واژه دیگر القا می کند. بسا ممکن است یک

واژه وجوه گوناگونی از معنا حسب استعمالات مختلف داشته باشد، از این رو نباید انتظار داشت که دو واژه در تمام استعمالاتش با هم مترادف باشند.

۴- بحث ترادف مربوط به واژگان یک زبان است، نه زبانهای مختلف به همین علت، واژگانی که از زبانهای دیگر به زبان عربی راه پیدا کرده اند، جزء زبان عربی بشمار می روند.

۵- در ترادف سخن از هم معنایی واژگان در یک عصر است، نه اعصار گوناگون، البته بسا واژگان معنای خود را طی اعصار گوناگون حفظ کرده باشند و بنابراین میان واژگان اعصار گوناگون نیز ترادف برقرار باشد.

۶- در بحث ترادف باید به معنای استعمالی واژگان نیز توجه کرد چون بسا لفظی معنای وضعی اولیه اش بر اثر گذشت زمان تطور یافته باشد و معنای جدیدی برای آن پدید آمده باشد و اکنون آن واژه به این معنای جدید استعمال شود.

۷- از آنجا که اصل در وضع الفاظ معانی جدید می باشد ترادف تام یا انطباق کامل خلاف اصل می باشد اما تشابه یا تقارب معنایی یا شبه ترادف با رعایت فروق بین الفاظ می تواند در زبان عربی وجود داشته باشد.

كتايشناسى

١-قرآن كريم

- ٢-آمدى، على بن محمد. (١٤٠٢). الإحكام فى اصول الأحكام. ط ٢، بيروت: المكتب الاسلامى.
- ٣-ابن جنى، ابوالفتح عثمان بن جنى. (١٤١٨). الخصائص. بى ط، تحقيق عبدالكريم بن محمد، المكتبة التوفيقية.
- ٤- ابن فارس، ابوالحسن احمد بن فارس بن زكريا. (١٤١٨). الصحاح فى فقه اللغة. ط ١، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ٥-ابن منظور، محمد ابن منظور الأفرىقى المصرى. (١٤٠٨). لسان العرب. ط ١، بيروت: دار احياء.
- ٦- الأنبارى، محمد بن قاسم. (١٤٢٨). الأضداد. ط ١، بيروت: المكتبة العصرية.
- ٧- أنيس، ابراهيم. (٢٠٠٣م). فى اللهجات العربية. بى ط، قاهره: مكتبة الأنجلو المصرىة.
- ٨- ثعلب، ابو العباس احمد بن يحيى. (١٩٨٠م). مجالس ثعلب. ط ٥، قاهره: دارالمعارف.
- ٩- جارم، على. (١٩٣٤م). مقاله الترادف منشور فى مجلة مجمع القاهره. مجلد ١، قاهره.
- ١٠- رازى، فخر الدين محمد بن عمر بن حسين. (٢٠١١م). المحصول فى علم الاصول الفقه. ط ١، قاهره: دارالسلام.
- ١١- الرمانى، على بن عيسى. (١٤١٣). الألفاظ المترادفة و المتقاربة المعنى. ط ٣، قاهره: دار الوفاء.
- ١٢- سيبويه، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر. (١٤٠٨). الكتاب. ط ٣، تحقيق محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجى.
- ١٣- سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن. (١٤٣٠). المزهر فى علوم اللغة و انواعها. ط ٣، بيروت: المكتبة العصرية.
- ١٤- همو. (١٤٠٨). معترك الأقران. بى ج، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ١٥- صالح، صبحى. (٢٠٠٩م). دراسات فى فقه اللغة، ط ٣، بيروت: دارالعلم للملايين.
- ١٦- عبدالنواب، رمضان. (١٣٦٧). مباحثى در فقه اللغة و زبان شناسى عربى. بى چا، تهران: آستان قدس رضوى.
- ١٧- عسكرى، أبو هلال. (٢٠٠٦). الفروق فى اللغة. ط ٣، تحقيق جمال عبدالغنى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ١٨- كيا، صادق. (١٣٤٠ش). قلب در زبان عربى. بى چا تهران: بى نا.
- ١٩- المنجد، محمد نور الدين. (١٤٢٨). الترادف فى القرآن الكريم بين النظرية و التطبيق. ط ٢، بيروت: دار الفكر.